

بلاغت

نشست دو روزه

اصلاح و بلاغت نوآموزان

تاریخچه مکاتب اخلاقی مسلمین

نظریه های اخلاقی

مهدی علیزاده

محسن جوادی

فقه اخلاقی

امیر غنوی

محمد لکنه‌زاد

اخلاق کاربردی

زهره خرازی

سید حسن اسلامی

روش تحقیق در علم اخلاق

رضا مختاری

سید علیرضا صاکی

زبان
۱۳ اسفندماه ۹۶

مکان: بلوار محمد امین، کوچه ۱۳، پلاک ۲۹ • اطلاعات بیشتر پیامک به شماره: ۰۹۳۰۱۸۱۲۱۵۰
همراه با ارائه مدرک پایان دوره *** هزینه دوره ۲۰/۰۰۰ تومان

نشست دوروزه اخلاق برای نوآموزان

نشست دهم: فقه الاخلاق

با ارائه: حجت الاسلام و المسلمین امیر غنوی

۱۳ اسفندماه ۱۳۹۶

به قلم: علی علیزاده

معرفی استاد

امیر غنوی از شاگردان علی صفایی و از محققین و اساتید سطح عالی حوزه است. او همچنین پژوهشگر اخلاق در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی می‌باشد. مباحث «فقه الاخلاق» مهم‌ترین مساله‌ی مورد پژوهش اوست. امیر غنوی از نخستین کسانی است که در حوزه‌ی فقه الاخلاق پیش‌گام شده و کتاب «درآمدی بر فقه اخلاق» را در این موضوع نگاشته است.



چکیده

نوشتار پیش رو متن پیاده شده‌ی هفتمین جلسه از نشست دو روزه‌ی اخلاق برای نوآموزان است. امیر غنوی در این جلسه به بررسی عناصر معنایی موجود در واژه‌ی تفقه، تاریخچه‌ی فقه الاخلاق، دشواری‌های مسیر فقه الاخلاق، ضرورت یا عدم ضرورت ایجاد اصولی برای فقه الاخلاق و ... می‌پردازد.

مفهوم‌شناسی فقه و اخلاق در اسلام

بحثی که قرار است راجع به آن، با شما گفت‌وگو کنم، بحثی است که عنوان نوپایی دارد. حوزه‌ای که می‌خواهیم درباره‌ی آن تحت عنوان «فقه الاخلاق» گفت‌وگو کنیم، به تشریح و تبیین زیادی نیازمند است. این مطلب را در نوشته‌ای با عنوان «درآمدی بر فقه اخلاق»^۱ به تفصیل توضیح داده‌ام. با این حال در حد و حوصله‌ی این جلسه، ابتدا

^۱ کتاب «درآمدی بر فقه الاخلاق»، امیر غنوی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.

باید بحث فقه الاخلاق را از این نقطه آغاز کرد که اساسا فقهی که در دین به ما توصیه شده است تا مطابق آن رفتار کنیم، از ابتدا باید در چه عرصه‌هایی فعال می‌شد و شد؟ اولین باری که این تعبیر را در فضای دینی و کلام الهی می‌بینیم، در آیه‌ی معروف «نفر» است.^۲ در این آیه از ما خواسته‌اند که همگی به دنبال جهاد یا کارهای دیگر نرویم، بلکه باید گروه دیگری هم باشد که وظیفه و هدفشان تفقه در دین باشد و هنگامی که به سراغ اقوام خودشان می‌روند، برای آن‌ها آگاه‌کننده و اندازگر باشند. می‌شود گفت که تعبیر «تفقه در دین»، ریشه و مایه‌ی اصلی شروع فقاقت و تفقه در فضای دینی است. اگر بخواهم به شکل مجمل بگویم: در تفقه چند عنصر معنایی را می‌توان دید:

۱. اولین عنصر معنایی، مفهوم فقه است که با فهم تفاوت دارد. فقه به فهمی گفته می‌شود که بر اثر تامل به وجود آمده باشد. وقتی شما از مطالبی که در سطح قرار دارند، عبور کرده و از فهم‌های قبلی‌تان با تامل و اندیشه به فهم‌های تازه و عمیق‌تری می‌رسید، در این جا اصطلاحاً می‌گوییم: فقه اتفاق افتاده است. به عبارت دیگر فقه، فهم حاصل از تامل در یافته‌های پیشین است. هم‌چنین دارای دقت و تمایز خاصی است. این توضیحی کوتاه درباره‌ی واژه‌ی فقه بود.

فقه، فهم حاصل از تامل در یافته‌های پیشین است.

۲. دومین عنصر معنایی، مفهوم تفقه است. تفقه به لحاظ صیغه و قالبش که از باب تفاعل است، تلبس، تکلف و آماده شدن برای چنین مهارتی را می‌رساند. تفقه در جایی رخ می‌دهد که شما بتوانید لباس فقه را بر تفکر‌تان بپوشانید. در آیه‌ی پیش گفته، تفقه به دین اختصاص شده است و تفقه در دین را باطلاقه از ما خواسته‌اند.

۳. سومین عنصر معنایی، مفهوم دین است. دین مجموعه‌ای از آموزه‌هایی است که خدا و رسول او، برای ما به ارمغان آورده‌اند. این مجموعه‌ی آموزه‌ها محدود به احکام نیستند، بلکه شاید، حجم آموزش‌های دین در عرصه‌ی اخلاق کمتر از حجم آموزش‌های دین در عرصه‌ی احکام نباشد. بنابراین چیزی که از ابتدا از ما خواسته‌اند، تفقه در مجموعه‌ی دین بوده است، نه فقط تفقه در احکام. با این حال، امروزه، اصطلاح فقه در تفقه در احکام منحصر شده است. حال آن‌که در ابتدا از ما نخواستند که صرفاً در این حوزه منحصر شویم. آن‌چه از ما خواسته شده بود، تفقه در همه‌ی حوزه‌های دین بود که یکی از گسترده‌ترین حوزه‌های آموزه‌های دینی، حوزه‌ی اخلاق است.

با توجه به مطالب پیشین، چند نکته روشن می‌شود:

۲. وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

۱. اگر در بحث فقه الاخلاق، از واژه‌ی فقه استفاده می‌کنیم، منظورمان فقه مصطلح و رایج نیست. فقه مصطلح و رایج این است که شخص بتواند احکام را از ادله‌ی تفصیلی (کتاب و سنت) به دست بیاورد. ما در این جا بازگشتی به اصطلاح قرآنی و لغوی داریم و منظورمان از فقه‌الاخلاق، تاملی است که انسان را در حوزه‌ی آموزه‌های اخلاقی از سطح به عمق برساند. این مراد ما از واژه‌ی فقه و فقه‌الاخلاق است.

۲. رکن دوم این مساله واژه‌ی اخلاق است. واژه‌ی اخلاق در سنت مسلمانان دارای معنایی است که به تعبیر برخی از اساتید، مشابهی عینی در تلقی غربی ندارد. اخلاق در تلقی مسلمانان از این واژه، به معنای مباحثی است که از ویژگی‌های مثبت و منفی انسان (فضائل و رذائل) گفت‌وگو می‌کند. به زبان فنی‌تر، اخلاق در فضای مسلمانان، گفت‌وگو از چگونگی تحول انسان و ویژگی‌های او در جهت صفات مثبت و منفی است. این چگونگی و مکانیزم، در مباحث دینی چه به سمت مثبت (فضائل) باشد و چه به سمت منفی (رذائل)، محل گفت‌وگو است. اما، این مباحث عیناً در مباحث اخلاقی غرب مطرح نیست.^۳ البته خیلی از اوقات قسمت‌هایی از بحث‌های ما در بحث‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و حتی علم النفس آن‌ها به شکل دیگری منعکس شده است.

پس توضیح اولم این بود که اخلاق در میان مسلمانان، درباره‌ی خلق‌ها، ویژگی‌های نفسانی، رذایل، فضایل و چگونگی تحول انسان به سمت ویژگی‌های مثبت و منفی است. با این همه اخلاق در فضای فکری امروز، اصطلاحی متفاوت است و عمدتاً بر بحث از ارزش‌ها و باید و نبایدها متمرکز است. این دو بحث در عین حال که به هم ربط دارند، یک بحث نیستند. هم‌چنین در فضای گفت‌گوی غربی، تعابیر مضاف متعددی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله: فلسفه‌ی اخلاق، اخلاق توصیفی، اخلاق هنجاری، اخلاق حرفه‌ای و

منظور از فقه الاخلاق

مراد ما از مجموعه‌ی فقه‌الاخلاق چیست؟ این دو واژه (یعنی فقه و اخلاق) در کنار همدیگر چه معنایی دارند؟ با توضیحی که پیش از این دادم فقه به معنای لغوی و قرآنی‌اش، برمی‌گشت. در آن معنا، فقه تلاشی بود برای استنتاج ادله. این اصطلاحی است که علمای ما به کار می‌برند. به این معنا که شما تلاش می‌کنید تا در موردی که راجع به آن سوالی دارید، از قرآن و حدیث مطلبان را استخراج کنید. استنتاج ادله به معنای به زبان آوردن ادله است. با این نگاه مشخص می‌شود که فقه‌الاخلاق نوعی انحصار در منابعی است که می‌خواهد به آن برای حل پرسش‌ها و گزاره‌های اخلاقی تکیه کند. در رویکرد فقه‌الاخلاق می‌خواهیم، پاسخ به این پرسش‌ها را از قرآن و سنت بیابیم. البته عقل نیز، در محدوده‌ای که دریافت و درک دارد، می‌تواند مستند قرار بگیرد. پس کلمه‌ی اول رویکرد و منابع ما را در این

۳. این مطلب را اساتید قدیمی و مشهوری مثل دکتر بزرگمهر در کتابشان توضیح داده‌اند.

بحث معرفی می‌کند اما کلمه‌ی اول چنین حالتی را ندارد. منظور ما از واژه‌ی اخلاق، در فقه الاخلاق، فقط پرداختن به پرسش‌های مسلمانان در کتب اخلاقی‌شان نیست، بلکه به نظر می‌رسد مجموعه‌ی آموزه‌های دینی، هم در حوزه‌ی گفت‌وگوی مسلمانان حرف‌هایی دارد و هم در حوزه‌ی گفت‌وگوهایی که در غرب در زمینه‌ی اخلاق مطرح است.

وقتی ادبیات دینی را مرور می‌کنیم، می‌بینیم که در

هر دو حوزه پرسش‌هایی وجود دارد که ادبیات دینی

راجع به آن حرف‌هایی دارد. در حقیقت فقه

الاخلاق، تلاشی است برای پاسخ دادن به پرسش -

هایی که ما آن‌ها را به نوعی اخلاقی تلقی کرده و در

در حقیقت فقه الاخلاق، تلاشی است برای پاسخ دادن به

پرسش‌هایی که ما آن‌ها را به نوعی اخلاقی تلقی کرده و در

اندیشه‌ی دینی (کتاب و سنت) از آن‌ها رد و اثری می‌یابیم.

اندیشه‌ی دینی (کتاب و سنت) از آن‌ها رد و اثری می‌یابیم. این کل توضیح بنده درباره‌ی فضایی بود که آن را فقه الاخلاق نامیده‌ایم.

پرسش: آیا این پرسش‌ها فقهی هستند یا اخلاقی؟

پاسخ: این پرسش‌ها قطعاً اخلاقی هستند و مربوط به این حوزه از نیازهای بشر هستند. این پرسش‌ها هم می‌توانند

درباره‌ی تحول انسان و تغییر ویژگی‌هایش (بحث‌های مسلمانان) گفت‌وگو کنند و هم می‌توانند از نظام

ارزش‌ها (بحث‌های امروزی اخلاق) سوال کنند. بنابراین پرسش‌ها مسلماً اخلاقی هستند، اما پاسخ‌ها مستند به منابع

دینی می‌باشند.

پرسش: آیا حوزه‌ی اخلاق و احکام کاملاً از هم متمایز هستند یا صرفاً در بخش‌هایی با هم تفاوت دارند؟

پاسخ: این دو حوزه مسلماً با هم مترابط هستند ولی عمده‌ی سعی من امروز این است که صرفاً استقلال این حوزه را

اعلان کرده و یادآوری کنم که ما به این گفت‌وگوها نیاز داریم. ما در فقه احکام از این نوع موضوعات گفت‌وگویی

به میان نیاورده‌ایم.

سابقه فقه الاخلاق

آیا این حوزه‌ی تازه‌ی دانش، در اندیشه‌ی مسلمانان سابقه‌ای دارد؟ بگذارید توضیحی اجمالی در این باره بدهم: شما

وقتی به حوزه‌ی احکام وارد می‌شوید، مشاهده می‌کنید که فقه در حوزه‌ی احکام، سابقه‌ای بسیار طولانی دارد. این

تفقه، از عصر ائمه‌ی معصومین آغاز شده و تا به امروز دوره‌های مختلفی را طی کرده است. منابع زیادی هم راجع به

این حوزه موجود است. بنده در کتاب خودم بخش‌هایی از این تاریخ را آورده‌ام. همچنین می‌توانید با جستجوی

«تاریخ فقه» به منابع مختلفی در این باره دست پیدا کنید. آیا در عرصه‌ی فقه اخلاق هم، تاریخچه‌ای وجود دارد؟ پیش از هر چیز باید حواستان به این نکته باشد که منظور ما از «فقه الاخلاق» را فراموش نکنید. منظور ما از فقه الاخلاق این بود که پرسش‌های اخلاقی را محور قرار داده و از منابع اسلامی برای آن‌ها پاسخ‌هایی پیدا کنیم. آیا چنین چیزی در تاریخ و اندیشه‌ی دینی ما سابقه دارد؟ تاریخ علمی ما نشان می‌دهد که در یک مقطع، یعنی دوره‌ی حضور معصومان (علیهم السلام)، این وضعیت را کاملاً داشته‌ایم. به این معنا که آثاری که از دوره‌ی امام سجاد (علیه السلام) به بعد باقی مانده است نشان می‌دهد که به این حوزه‌ی اندیشه توجه می‌شده است. در همین مقطع بوده که کتاب‌هایی با عنوان «الزهد» می‌نوشته‌اند. ابوحمزه‌ی ثمالی، شاگرد امام سجاد (علیه السلام) اولین کسی است که در این حوزه کار تالیفی کرده است.^۴ وقتی به کتاب‌های بعدی «زهد»، مثل کتاب حسین بن سعید اهوازی که امروزه هم موجود است، نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که عنوان زهدی که در نوشته‌های اصحاب ائمه تکرار می‌شده است، همان مباحث اخلاقی خودمان است. با این تفاوت که این مباحث صرفاً بر قرآن و احادیث تکیه داشته‌اند؛ بنابراین این پرسش‌ها در آن زمان مورد توجه قرار می‌گرفته‌اند و تلاش می‌شده تا بر اساس قرآن و سنت به آن‌ها پاسخ داده شود. وقتی از عصر ابوحمزه‌ی ثمالی جلوتر می‌آییم، می‌بینیم که عناوین محدود قبلی، به عناوین اخلاقی متعددی تبدیل شده و کتاب‌ها از تنوع بیشتری برخوردار می‌گردند. این امر، نشان دهنده‌ی گسترش اندیشه‌ی اخلاقی در آن دوره است؛ مثلاً شما در کتاب «المحاسن» که متعلق به احمد بن محمد بن خالد برقی بوده و امروزه هم بخش‌هایی از آن موجود است، اوج اندیشه‌ی اخلاقی در عصر نزدیک به عصر حضور معصومان^۵ را مشاهده می‌کنید. این کتاب نشان می‌دهد که اندیشه‌ی اخلاقی در آن دوره، با چه نوع پرسش‌ها و بحث‌هایی مواجه بوده است. می‌دانید که تنها بخشی از کتاب محاسن، به زهدی که در دوره‌ی ابوحمزه‌ی ثمالی مطرح شده بود، اختصاص یافته است. اصل این کتاب، کتاب بزرگی بوده است که مباحث مربوط به اندیشه‌ی اخلاقی را مطرح می‌کرده است. بخش‌های باقی مانده نیز مطالب گسترده‌ای را در خود جای داده است. با این همه با شروع عصر غیبت و پایان یافتن عصر حضور معصومان، می‌بینید که این اندیشه به تدریج کمرنگ می‌شود. شاید بخش بزرگی از علت این مساله به این برگردد که ما در دوره‌هایی احساس کردیم که از منابع دیگر می‌توانیم به سوالاتمان پاسخ بدهیم. در واقع ما در این دوره‌ها شاهد ورود اندیشه‌های اخلاقی از یونان و هند هستیم. همچنین در این دوره می‌بینید که بسیاری از پرسش‌های اخلاقی مسلمانان، از اندیشه‌های اخلاقی ایرانی پاسخ می‌گیرند. تفاوت این اندیشه‌ها با اندیشه‌های متکی بر قرآن و سنت این بوده است که از انسجام و ساختاریافتگی و استدالات عقلی بهتری برخوردار بوده‌اند. البته این طبیعی بوده؛ چون سده‌هایی از عمر آن مطالب گذشته و دوران

^۴. این کتاب به دست ما نرسیده است.

^۵. برقی تقریباً هم عصر امامین هادی و عسگری (علیهما السلام) بوده و به دوران غیبت نزدیک است.

پختگی‌شان را می‌گذرانند. در حالی که اندیشه‌ی اخلاقی مسلمانان در حوزه‌ی کتاب و سنت، هنوز دوران نوباوگی خود را می‌گذراند و به آن ساختاریافتگی نرسیده بود.

متاسفانه با پیدایش بزرگانی که راه تلفیق را گشودند، به این روند دامن زده شد. تلفیق یعنی این که بگویی نه حق با تو است و نه با من و باید هر دو با هم سر کنیم. این کدخدامنشی و کنار گذاشتن دعوای خوب است ولی خطری پیدا می‌شود و آن خطر این است که اصالت اندیشه از دست می‌رود. در نتیجه کم کم می‌بینید، کتاب‌هایی پیدا می‌شوند که در عین این که مشحون از آیات و روایاتند، اساس اندیشه‌شان از جای دیگری آمده است. البته نمی‌خواهم از لفظ التقاط استفاده کنم، چون این کلمه بار ارزشی دارد و آرام آرام به نوعی دشنام تبدیل شده است! به جای آن ترجیح می‌دهم این اندیشه‌ها را تلفیق بنامم. همچنین با این تلفیق مخالف هم نیستم اما معتقدم که باید حد و مرزها را رعایت کنیم. شما گاهی با خواندن مقدمه‌ی کتاب‌های بزرگ اندیشه‌ی اخلاقی ما احساس می‌کنید که ارسطو زنده شده و

نظریات اخلاقی‌اش را بیان می‌کند! اما با وارد شدن به متن می‌بینید که متن، مملو از آیات و روایات است. آدم با دیدن چنین چیزی به یاد توضیحی می‌افتد که قبل از انقلاب درباره‌ی «الف لام میم» می‌دادند. آن موقع می‌گفتند: «الف این عبارت یعنی انگلس، لامش یعنی لنین و میمش یعنی مارکس!». در واقع همه چیز به این بستگی داشت که میل مخاطب به چه چیزی

تلفیق یعنی این که بگویی نه حق با تو است و نه با من و باید هر دو با هم سر کنیم. این کدخدامنشی و کنار گذاشتن دعوای خوب است ولی در این جا خطری پیدا می‌شود و آن خطر این است که اصالت اندیشه از دست می‌رود.

باشد و خود محقق به چه فضایی کشش داشته باشد. بنابراین اگر تلفیق، منطق داشته باشد، من مثل هر کار دیگری آن را منکر حساب نمی‌کنم. اما، باید در این میان مراقب اصالت اندیشه هم باشیم تا از دست نرود.

یکی از اندیشمندان بزرگ ما که من برای او احترام زیادی در غیر این مورد قائلم، مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی است. ایشان در این زمینه نقش به‌سزایی داشته‌اند. می‌دانید که خواجه تلفیق دیگری هم انجام داده است و آن تلفیق کلام با فلسفه است. این تلفیق، به دعوای پایان داده است و حرکت مثبتی بوده. می‌دانید که خواجه نصیر الدین طوسی از لحاظ اخلاقی انسان با حوصله‌ای بوده و در برخورد اجتماعی بسیار وسیع‌المشرب بوده است. طوری که به همه محبت کرده و به همه یاری می‌رسانده است. حوزه‌های اهل سنت نیز به شدت به خواجه بدهکار هستند، چون او بود که این حوزه‌ها را بعد از حملات مغول احیا کرد. این اخلاق، وقتی وارد ساحت اندیشه می‌شود، خوبی‌اش این است که دعوای را ختم می‌کند ولی یک بدی هم دارد و آن این است که اصالت‌ها از بین برده و حرف‌ها را با هم مخلوط می‌کند؛ مثلاً معلوم نمی‌شود که آیا در اندیشه‌ی متکی بر کتاب و سنت، واقعا چیزی به اسم قوه‌ی غضبیه، شهویه، وهمیه وجود دارد یا نه؟ اصلاً بیایید فرض را بر این بگیریم که همه‌ی این حرف‌ها خوب، متین و قابل دفاع باشند.

بحث ما در این باره نیست. بحث ما بر سر این است که آیا قرآن و روایت هم همین را می‌گویند یا نه؟ این درست همان وضعیتی است که ما امروزه نیز شاهد آن هستیم؛ مثلاً تا پیشرفتی علمی حاصل می‌شود، فوراً شخصی از میان ما می‌گوید: «اتفاقاً این در قرآن هم آمده است» و کم‌کم به مضحکه‌ی مردم تبدیل می‌شویم و مثلاً به ما می‌گویند: «چرا شما قبل از اکتشافات علمی، این نکات را از قرآن استخراج نمی‌کنید؟» بعد هم که آن کشف علمی رد می‌شود، فوراً می‌گوییم این در قرآن نیامده است. روزی پشت هیئت بطلمیوسی و نظریه‌ی هفت آسمان سینه می‌زدیم و امروزه آن را کنار گذاشته و با استشهاد به آیه‌ی وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (ذاریات ۴۷) از نظریه‌ی «مه بانگ» دفاع می‌کنیم. باید این بازی را در جایی ختم کنیم. نمی‌خواهیم برای دین از علم و فلسفه و عرفان آبرو بخریم. ما فقط می‌خواهیم بدانیم در هر زمینه‌ای واقعاً نظر دین چیست؟ خیلی هم به فکر برگرداندن اعتبار و آبروی از دست رفته‌ی دین نیستیم و نمی‌خواهیم به دینِ عریان، لباسی از فلسفه و عرفان و علم بیوشانیم.



بگذارید در این باره نمونه‌ای را مطرح کنم تا بدانید این بازی تا چه اندازه به ضرر ما تمام شده است: یکی از بحث‌های جدی، در عرفان و اخلاق عقلی، بحث تحول معنوی انسان است. این جا بیشتر به یاد «منازل السائرین» خواجه می‌افتیم و می‌دانید که در این زمینه کتاب‌های بسیاری داریم. اگر به این کتاب‌ها نگاه کنید، در هیچ کدام از این کتاب‌ها مگر در کتاب «مواقع النجوم» ابن عربی، طرحی برای سلوک از قرآن و روایات عرضه نمی‌شود. ممکن است بگویند لابد چیزی نبوده است تا عرضه کنند اما ابن عربی در مواقع النجوم از یک روایت عامی، طرحی به نظرش رسیده و سه مرحله‌ی اسلام، ایمان و احسان را طراحی کرده است. او در فضای اندیشه‌ای خودش یک طرح نه مرحله‌ای می‌سازد

که شاید حوصله‌اش نباشد در این جا مطرح کنیم^۶. حرفم این است که آیا در ادبیات دینی چیز دیگری نبوده است؟ من در نوشته‌ای به نام «سلوک اخلاقی، طرح‌های روایی»^۷ روایتی آورده‌ام که دقیقاً مراحل سلوک را گفته و ده سند دارد. آن‌هایی که کار فقهی کرده‌اند، می‌دانند که روایتی با ده سند خیلی کم پیدا می‌شود. در آن روایت چنین آمده است: «قال لی أبو عبد الله علیه السلام: یا أبا محمد، الإسلامُ دَرَجَةٌ، قال: قلتُ: نَعَمْ، قال: و الإیمانُ علی الإسلامِ دَرَجَةٌ، قال: قلتُ: نَعَمْ، قال: و التَّقوی علی الإیمانِ دَرَجَةٌ، قال: قلتُ: نَعَمْ، قال: و الیقینُ علی التَّقوی دَرَجَةٌ.» درباره‌ی این روایت هیچ مقاله و کتابی در نوشته‌های اخلاقی مسلمانان وجود ندارد. حتی بالاتر از این در کتاب‌های اخلاقی هم به این حدیث اشاره‌ای نشده است. جالب این جاست که حتی ترجمه‌ای از این حدیث نیز موجود نیست. این نشان می‌دهد که ما چه قدر از این مطالب فاصله داریم. از طرفی این فاصله در عصری ایجاد شده است که کسانی مثل لوئی ماسینیون و دیگر مستشرقین، مفصلاً استدلال می‌کنند که اصلاً اساس اخلاق و ادبیات عرفانی، بر روایات شیعی مثل روایات امام صادق علیه السلام استوار است. می‌دانید که ابو عبد الرحمن سلمی کتابی در سه جلد دارد که در این کتاب روایات حضرت صادق را نقل کرده است. حتی این مستشرقین در این زمینه کتاب‌هایی را شاهد می‌آورند که خود اهل سنت آن‌ها را نوشته‌اند. با این همه در کتاب‌های اخلاقی ما خبری از این حرف‌ها نیست. ما روایاتی مفصل و طولانی، در کتب مشهوری مثل اصول کافی داریم که در کتب اخلاقی نه تنها توضیحی راجع به آن‌ها داده نشده، بلکه توجهی هم به آن‌ها نشده است. متأسفانه در کتاب‌های اخلاقی ما مثل «شبر»، «جامع السعادات»، «معراج السعاده» و ... روایات زیادی وجود دارد اما عمدتاً در حد ترجمه به آن‌ها پرداخته شده است. در کتب عربی، همین ترجمه هم دیگر آورده نمی‌شود. در این کتب در صدر بحث روایاتی آورده می‌شود و در ادامه مولف حرف خودش را می‌زند. پس تفقه و تحلیلی در کار نیست. مرحوم مظفر صاحب کتاب اصول و منطق، با تندی در مقدمه‌ی جامع السعادات می‌گوید: «این چه بساطی است که علمای اخلاق درست کرده‌اند که حدیث را بدون سند می‌آورند؟» بنده در تکمیل فرمایش ایشان عرض می‌کنم که این بزرگان از احادیث تحلیل و جمع‌بندی‌ای هم به دست نمی‌دهند. این نشان می‌دهد که ما در این عرصه به کار زیادی نیاز داریم.

دشواری‌های مسیر فقه الاخلاق در مقایسه با فقه الاحکام

این را هم باید خدمتتان عرض کنم که داستان فقه الاخلاق، بر خلاف فقه الاحکام، داستان یک جاده‌ی ناهموار است. امروزه شما به هنگام تحقیق در فقه احکام دشواری زیادی ندارید. روزگاری بود که برای بررسی شرایط لباس نمازگزار، می‌بایست به صد منبع روایی مراجعه می‌کردید و از میان دوهزار روایت، یک روایت مربوط به بحث را

^۶ من یک مقاله‌ی طولانی ۸۰ صفحه‌ای در این باره، در نشریه‌ی آیین سلوک منتشر کرده‌ام (تعالی معنوی در اندیشه ابن عربی، شماره ۳۵ فصلنامه اخلاقی - عرفانی آیین سلوک، سال نهم ویژه بهار ۹۳)

^۷ کتاب «سلوک اخلاقی؛ طرح‌های روایی»، امیر غنوی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.

انتخاب می کردید. با این همه هر چه جلوتر آمدیم این جاده کوییده تر و صاف تر شد؛ برای مثال: شیخ مفید کتابی به اسم «مقنه» دارد که شاگردش شیخ طوسی، برای تک تک تعابیر این کتاب، روایات مربوطه را پیدا کرده و در ذیل این تعابیر آن‌ها را آورده است. بعدها این دو کتاب تبدیل به کتاب‌های «تهذیب» و «استبصار» شدند. یا مثلا مرحوم صدوق برای نوشتن رساله‌ی عملیه، به جای این که صرفا به نقل فتاوی خود اکتفا کند، هر فتوا را با روایت مربوط به آن آورده است. نتیجه‌ی این کار برای نسل بعدی این بود که وقتی نسل بعدی می‌خواستند راجع به موضوعی فکر کنند و ببینند نظر دین چیست، به اندازه‌ی کافی منابع و مدارک را در اختیار داشتند. به همین ترتیب مولفین بعدی نیز روایات دیگری را پیدا کردند تا این که کار به کتاب «وسائل الشیعه» رسید. بعدها «مستدرک الوسائل» را هم نوشتند. این به این معناست که از این به بعد ممکن است خیلی کم برایتان پیش بیاید که دنبال روایتی در موضوع احکام بگردید و در باب مربوط به آن پیدایش نکنید. با این حال این اتفاق در اخلاق نیفتاده است. شما می‌بینید در «غرر الحکم» دوازده هزار روایت جمع شده است اما آن تبویبی که مورد انتظار است، در این کتاب موجود نیست؛ مثلا ما منبعی نداریم که در آن به دنبال ربط بین تقوا و صبر بگردیم. به همین خاطر است که می‌گوییم این راه ناهموار است. البته بحث این که چه طور می‌شود این راه را هموار کرد، بحث جداگانه‌ای است که در نوشته‌ام مفصلا به آن پرداخته‌ام. این را هم عرض کنم که ابزارهای جدید جستجو و امکانات نرم‌افزارهای تازه، بسیاری از مشکلات را از بین برده‌اند اما افرادی کمی وجود دارند که بتوانند از این ابزارها برای این کار استفاده کنند. متأسفانه آن‌چه که ما معمولا بلدیم همین سرچ‌های ساده است که خیلی از اوقات فایده‌ای هم ندارد؛ مثلا شما می‌خواهید درباره‌ی انسان‌شناسی تحقیق کنید، کافی است که کلمه‌ی انسان را صرفا در بحارالانوار جستجو کنید تا با انبوهی از نتایج روبه‌رو شده و از کارتان پشیمان شوید! پیدا کردن مدارک و منابع مرتبط با بحث، اسلوب و اصول خاصی دارد که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.

علاوه بر این، از همان ابتدا متون اخلاقی ما بر خلاف روایات فقهی، سوال‌محور ارائه نشده‌اند. در روایات فقهی چنین بوده است که کسی سوال می‌کرده و امام جواب می‌داده است. اگر شما همین سوال‌ها را با جواب‌هایشان گردآوری کنید، تقریبا به یک دسته‌بندی اولیه می‌رسید. این در حالی است که منابع اخلاقی ما چنین نبوده و مثلا دعای کمیل و ابو حمزه از منابع ما به حساب می‌آیند. منابعی که به سوال مشخصی پاسخ نداده و صرفا مجموعه‌ای از معارف بلند هستند که پاسخ به سوالات شما در زمینه‌های مختلف در آن نهفته است. به همین خاطر در روایات اخلاقی با مشکل تازه‌ی دیگری هم مواجه هستید: این که این متون نیاز به تحلیل و باز شدن دارند. بعد از متن کاوی است که می‌توانید نمایه زده و مطالب را به موضوعات مختلف ربط داده و بعدا در سرچ‌هایتان از آن‌ها استفاده کنید.

اصول فقه اخلاق

فرض من بر این است که دوستان از کاربرد اصول فقه در احکام اطلاعی ندارند. بعضی خیال می‌کنند که در اصول فقه، متدلوژی کار فقهی بیان می‌شود در حالی که چنین نیست. اصول فقه در فقه موجود صرفا متکفل سه چیز است:

۱. شناسایی دلیل که در اصول به مباحث «حجت» معروف است؛ مثلا در اصول بررسی می‌کنیم که آیا قیاس و استحسان حجت هستند یا نه؟ آیا خبر ثقه حجت است یا نه؟ به عبارت دیگر یکی از وظایف اصول، تفکیک بین حجت و لاحجت و تعیین حدود حجیت آن است. این اولین موضوعی است که در اصول فقه از آن گفت‌وگو می‌کنیم. این مطلب به عبارات مختلفی بیان شده اما شاید نیمی از اصول فقه به همین بحث اختصاص یافته باشد. در واقع این جا می‌خواهیم بدانیم که با تکیه به چه چیزی می‌توان وارد بحث شد.

۲. بررسی اسلوب‌های پر کاربرد و قواعد کلی دلالت‌ها: وقتی اصول فقه را مطالعه می‌کنید، می‌بینید که مثلا به شما می‌گویند امر دلالت بر وجوب داشته یا نهی دلالت بر فساد ضدها دارد. می‌دانید که دغدغه‌ی فقه، وجوب، حرمت، بطلان و صحت است. به همین خاطر وقتی به آیات و روایت مراجعه می‌کنید، با یک‌سری سوالات کلی که به شما در فهم محتوای ادله کمک می‌کند، مواجه می‌شوید؛ مثلا برای شما سوال می‌شود که آیا امر دلالت بر وجوب دارد؟ این به این خاطر است که وجوب دغدغه‌ی شما بوده و امر چیزی است که دائما با آن برخورد می‌کنید. پس اسلوب‌های پر کاربرد که یکی از بحث‌های اصول است، به معنای شیوه‌های پر کاربرد در روایات احکام می‌باشد. این مباحث در اصول، «مباحث الفاظ» نامیده می‌شوند.

۳. بررسی برخورد و نسبت ادله با یکدیگر: این برخورد می‌تواند به نحو تعارض، حکومت، ورود و ... باشد.

بنابراین اصول صرفا راجع به سه مساله بحث می‌کند: شناسایی ادله، قواعد کلی دلالت و نسبت‌ها و برخوردهایی که میان ادله برقرار می‌شود. ما در اصول فقه اخلاق هم به این سه بحث نیاز داریم. البته نوع بحث‌هایمان متفاوت است. وقتی در احکام به دلیل عقل - و نه سیره‌ی عقلا که از بحث‌های مربوط به دو سده‌ی اخیر است - می‌رسیم، معمولا می‌گفتند: «عقل به مناطات احکام راه ندارد.» و بنابراین استفاده‌ی چندانی در مباحث احکام نداشت. در حالی که مسائل اخلاقی، عمدتا درباره‌ی اموری هستند که برای ما ملموس و محسوس بوده و بسیاری از آن‌ها با تاملات باطنی قابل حل هستند. این جاست که با این سوال مواجه می‌شویم که عقل در عرصه‌ی استنباطات اخلاقی چه نقشی دارد؟ ظاهرا این نقش در اینجا متفاوت است اما نمی‌دانیم این نقش چیست. این مثالی بود برای حوزه‌ی شناسایی دلیل.

در حوزه‌ی دلالت هم همین طور است. بگذارید برایتان نمونه‌ای را بیان کنم: در اخلاق بحث وجوب و حرمت نداریم و این‌ها مربوط به احکام هستند. در اینجا می‌خواهیم بدانیم کدام عمل فضیلت بیشتری دارد و ترتیبش را بفهمیم. در متون روایی، دائما با روایاتی مواجه می‌شوید که افضل اعمال را معرفی می‌کند. اگر نخواهیم اغراق کنیم، شاید در زمینه‌ی معرفی افضل اعمال، چهل روایت با عناوین مختلف داشته باشیم. پس با توجه به مطلب پیش گفته، سوال شما در مواجهه با این متن، مربوط به اسلوب «افعل تفضیل» خواهد بود که در روایات نیز کاربرد زیادی دارد. این اسلوبی

است که در صدجا آمده و باعث می شود شما در استنباط گیر کنید. در نتیجه مجبورید در جایی درباره‌ی قواعد کلی این دلالت بحث کنید. با بحث کردن در این باره، به مسائل الفاظ در فقه اخلاق می‌رسیم. پس می‌بینید که ما در دو حوزه‌ی شناسایی دلیل و دلالت، با سوال‌های متفاوتی در فقه اخلاق مواجه هستیم؛ بنابراین با وجود مباحث مشترک، اصول فقه اخلاق با اصول فقه احکام همسان نیست.

این مجموع عرایض بنده در این باره بود. البته هنوز برای گفتگو جای زیادی باقی است و عرایض من صرفاً برای به دست دادن یک تصویر کلی و اجمالی بود. بگذارید این نکته را هم اضافه کنم که حتی رجالی نیز که ما در احکام، به کار می‌بریم، در این جا به کار نمی‌آید، چون ما در رجال از سند احادیث گفتگو کرده و سعی می‌کردیم راهی برای ارزیابی سند احادیث پیدا کنیم. می‌دانید که متأسفانه یکی از معضلات بزرگ ما در روایات اخلاقی، این بوده که محدثان بزرگ، سند این روایات را نقل نمی‌کردند. کاری که به تعبیر مرحوم مجلسی و مظفر قابل توجیه علمی هم نیست. خلاصه این که حجم بزرگی از روایات اخلاقی ما سند ندارند و این باعث می‌شود تا سوالی برای ما پیدا شود: این که آیا اگر کلامی، سند نداشته باشد، راهی برای اثبات انتساب کلام وجود دارد یا خیر؟ بگذارید جوابی کوتاهی بدهم: در بحث‌های امروزی می‌گویند: آیا می‌توان از نحوه‌ی گفتگوی یک شخص، تشخیص داد که این حرف برای فلانی است؟ پاسخ مثبت است. این مساله می‌تواند در بسیاری از موارد اتفاق بیفتد؛ به طور مثال به بیت زیر که منسوب به فردوسی است، توجه کنید:

ایا شاه محمود کشور گشای / ز کس گر نترسی بترس از خدا

این شعر صد و خرده‌ای بیت دارد. بحثی که در این جا وجود دارد این است که آیا این شعر برای فردوسی است یا خیر؟ برخی گفته‌اند که در این باره سند معتبری نداریم ولی برخی دیگر با توجه به نوع استفاده از کلمات و تعابیر و بسامد به کارگیری لغات، گفته‌اند این شعر از فردوسی است؛ مثلاً اگر به حرف زدن من دقت کنید، می‌بینید که من در هر سه جمله، یک بار از کلمه‌ی «مثلاً» استفاده می‌کنم. این تکیه کلام من است. خیلی از اوقات حتی اگر سند کلام بنده موجود نباشد، از نحوه‌ی استعارات و تشبیهات من، می‌توانید به اطمینان برسید که این حرف‌های من است. پس شیوه‌هایی علمی برای اثبات صدور از غیر طریق سند، وجود دارد. آیا می‌توان در روایات اخلاقی هم همین کار را کرد؟ این بحث مهمی در رجال است و می‌تواند عواقب و نتایج مهمی هم در بر داشته‌باشد.

جمع بندی

فقه اخلاق، عرصه‌ای است که از تازه‌ها پر است چون تا پیش از این در این باره کاری صورت نگرفته‌است. همچنین این عرصه راه نا کوبیده‌ای است و ناهمواری‌های زیادی دارد. با این همه ابزارهای جدید این امکان را به ما می‌دهند تا

خیلی از مشکلاتمان را حل کنیم. ما در این مسیر به اصول تازه‌ای نیز نیاز داریم که به تدریج متولد خواهد شد. در فقه احکام نیز، اصول، سال‌ها پس از شکل‌گیری فقه احکام متولد شد، چون اصول واقعی مشکلات دائمی فقه را مورد گفتگو قرار می‌دهد. البته اصول امروز این طور نیست و ثمره‌ی بسیاری از مباحث آن در نذر و قسم ظاهر می‌شود. البته باید خدمتتان عرض کنم که اصول فقه اخلاق همین الان هم متولد شده است و می‌توانید مقالات و نوشته‌هایی را در این زمینه ببینید. در کنار همه‌ی این‌ها ما به رجالی با سوالاتی تازه و گفتگوهای متفاوت نیز نیاز داریم.

کلیدواژه‌ها: فقه‌الاخلاق، اخلاق دینی، اخلاق اسلامی، اخلاق نقلی، اخلاق روایی، اخلاق قرآنی، فقه اخلاق.